



## ... توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

سه شنبه ۷ تا جمعه ۱۰ ژوئن

پیشدرآمد: توصیه می کنم حتماً کتاب خاطرات محمد محمدی نیک ملقب به ریشهری وزیر اطلاعات اسبق ولی فقیه اول و دادستان نظامی او و رئیس بعثه و امیرالحاج ولی فقیه ثانی را بخوانید. این کتاب تجلی روشن و جامعی از بلائی است که به نام انقلاب اسلامی بر سرزمین ما نازل شد و ۲۶ سال است جان و جهان ما را سیاه و روزگارمان را به نکبت و درد آغشته است. در این کتاب نکاتی چند خواننده‌ای مثل مرا که لحظه لحظه شعبده انقلاب را از نزدیک تماشا کرده‌ام نیز تکان می دهد وای به حال آنها که خمینی را مظهر معرفت الله می دانستند و یا همچنان به امامزاده ولایت سیدعلی دخیل می بندند. ریشهری بچه اسماعیل، خمیرگیر یک نانوایی در شهر ری است که استعداد کمی دارد و در مدرسه خوب درس می خواند. دلش می خواهد به دبیرستان برود و بعد هم شغلی غیر از کار پدر دست و پا کند. پدر که مذهبی است و با چند آخوند مراد دارد می داند اگر آقازاده را وارد جرگه طلاب کند به سالی چند نان و گوشتی از آن نوع که در منزل علما صرف می شود نصیب فرزندی خواهد شد. از او اصرار است و از محمد انکار، سرانجام وسط را می گیرند که فرزندی به مدرسه برهان رود اما لباس طلبگی نپوشد. (این مدرسه برهان متعلق به یک روحانی خداجوی سالم و صادق بود که ما در لندن از مصاحبت فرزندش آقای حاج شیخ علی اکبر برهان مجرد هر از گاهی برخوردار می شویم که از منبری های سنتی است و سر در برابر فرعون و نمروند هم خم نمی کند). بعد از مدتی اما مطابق اقرار ریشهری، او جذب لباس آخوندی می شود و مراسم عمامه گذاری اش به صورت رسمی، انجام می گیرد.

اول آنکس که خریدار شدش...

شیخ بر و روئی دارد و به قول اهل حوزه، به یک نظر طرف را واجب الغسل می کند. (پیش از این گفته‌ام که در میان نوخطان مدرسی مثل فیضیه، حجتیه، حقانی و... که اهل ولایت فقیه را به ملت ایران عرضه کرد، تنی چند عشاق دلخسته‌ای داشتند که در وصفشان غزل و رباعی می سرآیدند و بر کتاب جمالشان حاشیه می نوشتند. خسرو خوبان - روح الله حسینیان - چند تن از اساتید خود از جمله مصباح یزدی را که طبعاً نظر باز بود و بعدها در ماجرای آهنگر خرم‌آبادی - حائری - کارش به بی‌آبروئی کشید، دیوانه‌وار به دنبال خود از این مدرسه به آن می کشید. علی اکبر محتشمی، حسین موسوی تبریزی، و اصغر حجازی - دوستاچقی باشی ولی فقیه - از این نوخطان بودند. و حالا معلوم شده است که شیخ محمد نیک ملقب به ریشهری و معاون و جانشین او علی فلاحیان نیز کشته و مرده بسیار داشته‌اند. فکرتان جای بد نرود. یکی از آقایان علما برایم نقل کرد که بر خلاف شما فکلی‌ها که از شانزده هفده سالگی متوجه عالم پائین می شدید ما طلبه‌ها در یازده دوازده سالگی با خواندن اولین توضیح المسائل از واجبات شرعیه باخبر می شدیم. و از آنجا که مثل شماها شلوار تنگ و کمر بند هم نداشتیم لذا نفس اماره، ما را بیشتر گرفتار می کرد.

باری در حوزه قم که محمد نیک پس از درنگی کوتاه در مدرسه برهان، به همراه مادر بزرگ به آنجا منتقل می شود و با پولی که پدر می فرستد - صد و سی چهل تومان - زندگی راحتی دارد. وزیر اطلاعات بعدی نایب امام زمان، یکچند به هر دری می زند و سرانجام ره به مدرسه‌ای می کشد که آیت الله گلپایگانی بر پا داشته و مرحوم دکتر بهشتی از اوتاد و ارکان آن است. لمعه می خواند و در درس شیخ علی مشکینی نیز حاضر می شود. در کتاب یکجا ریشهری ناچار می شود از وساطت مرحوم آیت الله شریعتمداری برای نجات مشکینی از زندان و تبعید یاد کند. این وساطت آن گونه که من شنیده‌ام بارها اتفاق می افتد آن وقت مشکینی روزی که آن مرحوم در چنگ داماد وحشی اش یعنی همین ریشهری می افتد نه تنها گامی برای نجات استاد و حامی اش بر نمی دارد بلکه علیه او به همراه چند تنی دینفروش دنیاپرست ریاکار اطلاعیه هم صادر می کند. نواری دارم که نسخه‌ای از آن را به مهندس حسن شریعتمداری، فرزند آیت الله داده‌ام. این نوار را مأموری که از ایران گریخته بود به من فروخت. در این نوار ریشهری از مرحوم آیت الله شریعتمداری بعد از جریان قطب زاده بازجوئی می کند. علاوه بر اهانت و گفتن حرفهای ناروا و زشت به آن مرد آزاداندیش و خداجوی، یکجا ریشهری وقاحت را تا آنجا می برد که به گوش ایشان سیلی می زند. ریشهری در کتاب جا به جا، جانماز آب می کشد و از نماز شب و دعای سحر خواندن خود یاد می کند. البته به والده ایشان نیز الهام شده بود که

آقازاده نامدار و دولتمند خواهد شد. منتها پیشگو اشاره نکرده که نامداری ایشان از نوع شهرت شمربین ذی الجوشن و حرمه و برادر حاتم طائی خواهد بود. ریشه‌ری خود به نقل از احمد خمینی آورده است که حاج آقا مرتضی حائری (فرزند بنیان گذار حوزه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری) پدر همسر مصطفی خمینی و پدر بزرگ حسین خمینی، به آقای خمینی گفته است این ریشه‌ری که در دوران طلبگی از نمک زدن به خیار احتیاط می کرد حالا چه بیرحمانه آدم می کشد... البته ریشه‌ری باز به نقل از اربابش خمینی آورده است که بله نمک به خیار زدن علامت زهد ایشان بود و گردن زدنهای امروز نشان قاطعیتشان!!

معلوم است که چنان استاد و اربابی باید هم شاگرد و مریدی چون شیخ محمد نیک داشته باشد.

حضرت ریشه‌ری دو سه ماهی هم به زندان می رود بعد راهی نجف می شود و در آنجا نیز مصاحب مشکینی است و البته چند بار پای پیاده هم به کربلا می رود تا مراتب فضل و زهد و تقوایش کامل شود. در بازگشت از نجف است که جوانی زور می آورد و آقا به فکر تأهل می افتد و عمه جان و مادر بزرگ را به خواستگاری به خانه مشکینی می فرستد. هم مشکینی و هم عمه خانم به او می گویند دختر بیچاره ۸ سال بیشتر ندارد و برای همسری مناسب نیست. اما شیخ محمد که خون جلوی چشمش را گرفته است اصرار می کند که حالا شما عقدش بکنید بقیه اش با من. و از آنجا که حضرتش مظهر ایمان و اخلاق و انسانیت است یکسال و نیم دندان روی جگر می گذارد تا دخترک بیچاره نه سال و نیمه شود آنگاه او را به حجله می برد آنهم در خانه مشکینی. به این ترتیب آرزوی شاطر اسماعیل تحقق پیدا می کند و بچه نانوائی شاه عبدالعظیمی می شود داماد شیخ علی مشکینی مدرس سرشناس حوزه.

شما از مردی که یک دختر بچه ۹ ساله را تصاحب به علف می کند (خودش در صفحات بعد اقرار می کند که خردسالی همسرش باعث بروز مشکلات زیادی شد و این مسائل تا مدت‌ها ادامه داشت) انتظار دارید وقتی روی کرسی دادستانی و بعد وزارت اطلاعات نشست مظهر عدل و رأفت و آزادگی باشد؟ تصورش را بکنید همسر او امروز حدود چهل سال یا کمتر سن دارد و در چنین سنی دارای چند نوه است. هم آن پدری که کودک خردسالش را به دست وحشی مردی به نام ریشه‌ری می دهد و هم ریشه‌ری هر دو جنایتکارند و باید در یک دادگاه صالحه مجازات شوند.

### روزگار صدارت

بقیه زندگی محمد محمدی نیک تا ظهور حضرت در بهمن ۵۷، مطلب قابل توجهی ندارد. رفتن به روضه خوانی در ماه محرم به جنوب و شمال و غرب کشور و از این و آن جیره گرفتن حکایتی است که در زندگی همه منبری‌ها تکرار می شود. از آغاز انقلاب به بعد است که خمینی در ناصیه شاطرزاده شاه عبدالعظیمی همان آثار شقاوت و بیرحمی و جنایت را که در خلخال و محمدی گیلانی و موسوی تبریزی و فلاحیان و لاجوردی یافته، مشاهده می کند به همین دلیل نیز دادستانی ارتش و ریاست دادگاه نظامی و زمانی بعد وزارت اطلاعات و سپس ریاست دادگاه ویژه روحانیت را به او واگذار می کند چون اطمینان دارد این شقی اگر پایش بیفتد حتی پدر زنش مشکینی را که حکم پدری بر او دارد به چهار میخ می کشد. ریشه‌ری صدها تن از بهترین فرزندان نیروهای مسلح را به جوخه‌های اعدام می سپارد. قطب‌زاده را اعدام می کند. حکم مرگ دلاورانی چون آیت محقق و مهدیون و محبی و خادم احمدآبادی را صادر می کند. روحانیون مخالف رژیم جهل و جور و جنایت را، گاه چون مهدوی واعظ در مقام کودتاچی و زمانی چون علامه شریف‌الدین شکور و شیخ عرب و سید عبدالرضا حجازی، به اتهام بی پایه لواط به دار می زند. پنجه بر صورت استاد پدرزنش، و نجات دهنده اربابش خمینی از مرگ، یعنی مرحوم شریعتمداری می کشد و روحانی فرزانه‌ای را مثل استاد سرفرازی از پایه گذاران جامعه روحانیت تهران پس از زجر و شکنجه به زندان می اندازد. و در مقام وزیر اطلاعات گرگهائی را تربیت می کند که بعدها مثل فلاحیان و سعید امامی هر جنایتی را برای بقای نظام ولایتی، به فتوای شاطرزاده شاه عبدالعظیمی جایز می دانند. چنین جانوری که خود را نامزد ریاست جمهوری هم می کند و با شمارش آرا در می یابد که حتی نوکران و جلادانش نیز به او رای نداده‌اند، حالا کتاب خاطرات منتشر می کند و از حاشیه نویسی اش بر کتاب مستطاب بحار الانوار سخن می گوید... کتاب را بخوانید تا مفهوم واقعی ولایت فقیه و حکومت اسلامی و معنای ذوب شدن در ولایت را به خوبی دریابید.

### شنبه ۱۱ تا دوشنبه ۱۳ ژوئن

#### کنگره بعث...

قبای ریاست از همان روز نخست بر تن چشم پزشکی علوی زار می زد. بعد از کشته شدن برادرش که ولیعهد پدر و نور چشم او بود (خداوند چه می کند! حافظ اسد که صدها پدر را داغدار مرگ فرزند کرد خود داغ پسر نوجوانش و نورچشمش را می بیند و صدام حسین که هزاران پدر عراقی را در سوگ نورچشمانشان نشانند در دوران فرار و اختفا از مرگ دو فرزندش با خبر می شود و پیکر سوراخ سوراخ شده آنها را بر صفحات تلویزیون می بیند...) به سرعت او را از لندن احضار کردند. بشارالاسد در لندن قرار بود دوره تخصصی اش را طی کند اما با توجه به حال و روز پدر بیمار به دمشق بازگشت. نخست لباس نظام بر تنش کردند و درجه سرهنگی به او دادند. بعد ژنرال آصف شوکت شوهر خواهرش را

مامور ساختند او را برای اداره کشور آماده کند. همسری نیز از یک خانواده سوری انگلیسی محترم برایش در نظر گرفتند که از آینده‌اش نگرانی نداشته باشند. مرتب نیز او را به لبنان و سعودی می‌فرستادند تا پیوندهایش با آل سعود و اشراف و حکومتگران لبنانی مستحکم تر شود. با اینهمه روزی که حافظ اسد خاموش شد و با پرونده سیاهش به سرای دیگر شتافت، وارث تاج و تخت علوی، هیچ نشانه‌ای از پسر حافظ بودن را با خود نداشت جز آنکه همه ارادل و اوباش دربار پدر را حفظ کرد و دستشان را در رتق و فتق امور سوریه و لبنان باز گذاشت.

مافیای علوی در سوریه گمان داشت با کشتن رفیق‌الحریری سلطه خود را بر لبنان ابدی خواهد کرد اما دیدیم که خون ناحق پروانه شمع را، چندان امان نداد که شب را سحر کند. سوریه سرشکسته و با خفت از لبنان گریخت منتها بشار و عمله و اکراهش قادر نبودند از گناه کسانی که در نظر آنها عامل اصلی بی‌آبرویی سوریه در لبنان و منطقه و جامعه جهانی بودند بگذرند. قتل سمیر قصیر نویسنده و محقق و سیاست پرداز سرشناس لبنانی - فلسطینی و همسر ژیزل خوری (باربارا والترز جهان عرب) که از سرسخت ترین منتقدان دمشق و رژیم دست نشانده‌اش در لبنان بود هم چون قتل رفیق‌الحریری، برای رژیم سوریه مایه دردسر بزرگی شد که نخستین آثار آن بازگشت «تری راد لارسن» نماینده ویژه کوفی عنان دبیرکل سازمان ملل به سوریه و لبنان به عنوان مقدمه بازگشت گروه تحقیق سازمان ملل در رابطه با خروج نیروهای نظامی و امنیتی سوریه از لبنان است. همزمان کنگره حزب بعث نیز در دمشق تشکیل شد.

آمریکا با یک سیاست زیرکانه از یکسو فشارهای خود را بر رژیم بعثی سوریه حامی نخست تروریستها در عراق، به شدت افزایش داده و از سوی دیگر، بی‌اعتنائی به سوریه را تا آنجا گسترش داده است که حتی سفیر سوریه را در میهمانی سفرای عرب در واشنگتن برخلاف عرف و عادت دیپلماسی دعوت نمی‌کند. در واقع بشار الاسد می‌خواست در کنگره حزب بعث با کنار زدن بعضی از گاردهای قدیمی و حذف شماری از اصول و دکتترین حزب بعث، خود را در نگاه غرب به یک اصلاح طلب واقعی تبدیل کند. اما در عمل معلوم شد فقط کسانی کنار گذاشته می‌شوند که مثل عبدالحمیم خدام منتقد سرسخت سیاستهای سوریه در لبنان و نیز منتقد علنی رژیم در قتل دوست قدیمی اش رفیق‌الحریری بودند و یا چون عبدالله الأحمر و زهیر مشارقه، بشارالاسد را لایق اداره کشور نمی‌دانند. دزدهای سرگردنه و پدرخوانده‌های مافیای بعثی علوی همچنان بر سر کارند. آصف شوکت، غازی کنعان و رستم غزاله قدرت و دولت را در دست دارند آن وقت مردی همچون احمد الحسن را که سالها به عنوان سفیر در ایران، بالاترین سودها را به جیب دولت سوریه ریخت و در مقام وزیر اطلاع رسانی، چهره‌ای تازه از سوریه در رسانه‌های عرب ارائه کرد بعد از عزل از مقام وزارت، از دیگر مسئولیتهای حزبی اش نیز کنار می‌گذارند. پزیدنت بوش یکبار گفته بود ما با رژیمهای ایران و سوریه کاری نداریم چون این دو در حال زوالند. به قول خمینی هر دو رفتنی‌اند. آثار مرگ بر چهره نظام دمشق ظاهر شده است. و می‌دانم که آثار مرگ جمهوری ولایت فقیه را نیز بعد از انتخابات شاهد خواهیم شد.

## میعاد در روز جمعه

۱ - پیش از این نوشته بودم که در فردای انتخابات نه فقط سرنوشت رژیم بلکه وضع ما مخالفان رژیم نیز روشن خواهد شد. با مناظری که در شب پیروزی تیم فوتبال ایران بر بحرین، ما از راه دور و ساکنان خانه پدری از نزدیک شاهد آن بودند، تردیدهایم در مورد خالی ماندن حوزه‌های رای گیری در روز جمعه ۱۷ ژوئن ۲۷ خرداد کمتر شده است. میلیونها ایرانی در عین ابراز شادی به خاطر پیروزی بزرگ فرزندان قهرمانشان، «نه» ی بزرگ به رژیم را آواز دادند. در اینجا باید از سردار طلایی نیز یاد کرد که حالا در نبود محمدباقر قالیباف همانطور که یکبار دیگر نیز نوشتم چند مورد دیگر عدم برخورد نیروهای انتظامی با مردم را نیز باید به حساب تدبیر و دوراندیشی او نوشت. من این پاسدار را نمی‌شناسم اما از هر که سخنی درباره او شنیده‌ام توأم با تقدیر و احترام بوده است. یعنی اینکه آدم می‌تواند رئیس پلیس ولی فقیه باشد اما برخلاف ارباب، سرکوبی مردم و ایجاد خفقان را نپسندد.

تا این لحظه تغییری در نقشه انتخابات داده نشده. به این ترتیب که اگر رفسنجانی در رای گیری (رای آنها که به هر حال یا به دلیل وابستگی به رژیم یا از سر ترس و مصلحت و یا به دلیل حمایت از یکی از نامزدها، تحریم را نادیده گرفته و به پای صندوقهای رای گیری می‌روند) اول و معین دوم شود، دستور مقام ولایت این است که تعدادی از صندوقها باطل شود تا قالیباف و یا لاریجانی به عنوان نفر دوم به همراه رفسنجانی به دوره دوم بروند. در این مرحله آنها که به مصلحت و یا اجبار رای داده‌اند، دوباره در رای گیری شرکت نخواهند کرد. بنابراین فقط کسانی رای می‌دهند که چشم به دربار معدلت پرور خلیفه فقیه دارند و رهبر ارکسترشان آقا مجتبی نور چشمی نایب امام زمان است. طبیعی است این عده نیز به فردی رای می‌دهند که قرار است حاجب الدوله مطیع و منقاد ولی فقیه باشد. نوشته بودم که دراز کردن هاشمی رفسنجانی در هفته آینده ابعاد وسیعتری پیدا می‌کند. یک عمر ما از شیخ نوقی بهرمانی و اعمال و سیئات او و اهل و طایفه‌اش نوشتیم و ناگفته‌های ۸ سال ریاست و سالهای اقتدار سلطانی را بازگو کردیم، بابتش نیز فحش خوردیم و حسین بازجو و دیگر ایل و تبار ولایت برایمان خط و نشان کشیدند و حتی تهدیدها و آزارها، متوجه خانواده ما نیز شد. حالا اما از برکت کدورت و اختلاف بین سید علی و شیخ علی اکبر، اصغر حجازی سایت نوبهار را راه انداخته

و پرونده کهنه‌های حضرت شیخ و اهل بیت را بیرون آورده است.

احمدی نژاد خاصه مداح ولایت و تیر خلاص زن اوین، یکطرف افشاگری می‌کند و سردار قالیباف یکطرف. (مصاحبه یار و همکار کهن اسماعیل میرفخرائی را با قالیباف دیدم. اسماعیل چه شکسته شده بود. دیرسالی از او خبر نداشتم. دیدم حتی در صدا و سیما حاج عزت سردار هم انسان می‌تواند اقتدار و سربلندی خود را حفظ کند و اگر چه رویاروی کسی نشسته که طوطی وار برایش انشا درباره اقتصاد و سیاست و تولید کار می‌خواند، اما آنجا که لازم است حرف دلش را با قدرت، عنوان کند و نگران نباشد اگر طرف فردا رئیس جمهوری شد، نانش را آجر کند و راهش را ببندد.)

### گنجی، زرافشان، امیرانتظام

۳- روزهای هفته را همگی با این سه بودم. نخست نگران گنجی بودم که همسر دلورش از احتمال دستگیری او توسط سعید مرتضوی سخن می‌گفت. نامه گنجی و بازگشت او به زندان تا حدی از نگرانی‌ام کاست. اما می‌دانم که ولی فقیه زیرلبی حکم مرگ گنجی را صادر کرده است. نباید آرام بود. دلور آل قلم اعتصاب غذایی را آغاز کرده است همچنان که ناصر زرافشان دومین هفته اعتصاب غذا را با قلب مجروح و کلیه‌های آسیب دیده آغاز می‌کند. نگران او و گنجی و پیمان پیران و دهها زندانی دیگر هستیم که اینک به یگانه سلاح خود که همانا جان عزیز آنهاست متوسل شده‌اند.

درباره امیرانتظام اما باید بگویم این پیر دلور که با حضورش در جبهه ملی، تشکیلاتی را که با طرد بختیار و بیعت با سنجایی از اعتبار افتاده بود، یکبار دیگر زنده کرد، اینک با ارسال نامه‌ای جانانه برای دبیر کل سازمان ملل، چهار چوب مبارزه در مرحله پس از انتخابات را ترسیم کرده است. از یکسو برپائی جبهه‌ای که می‌تواند با حذف اصل مورد اشاره معین «اعتقاد به قانون اساسی» به یک سکوی بزرگ برای اجتماعی آزادیخواهان از هر حزب و دسته‌ای بدل شود، و از سوی دیگر ۸ شرطی که امیرانتظام جهت انجام یک انتخابات آزاد و مردمی، عنوان کرده است. در پیوند با یکدیگر، یگانه نسخه عملی برای برون رفت از وضع موجود و برپائی یک حکومت مردمسالار سکولار است که در آن زن و مرد، مسلمان و غیر مسلمان، فارس و غیرفارس، همگی سهمی مساوی از ملک مشاع خانه پدری را دارا خواهند بود. امیرانتظام پیش‌بینی می‌کند که رژیم با عدم حضور مردم در پای صندوقهای رای گیری، دست به تزویر و تقلب بزند. بنابراین وظیفه سازمان ملل است که هم چون مورد لبنان، حامی مردم ایران باشد. به این ترتیب که نتیجه انتخابات را با توجه به اوضاع فعلی به رسمیت نشناسد و شش ماه به رژیم فرصت دهد که با انطباق ۸ شرط مورد اشاره او، آزادی مطبوعات و احزاب، زندانیان سیاسی، عدم مداخله شورای نگهبان در انتخابات، معرفی و نامزد از سوی اقلیتهای مذهبی و زنان، نظارت سازمان ملل بر انتخابات، متوقف شدن فعالیتهای اتمی و برخورداری مخالفان از رادیو و تلویزیون، انتخابات ریاست جمهوری تازه‌ای به اجرا درآورد. رئیس جمهوری برگزیده در این انتخابات، از مشروعیت برخوردار خواهد بود...